

دموکراسی با زور و چالش‌های فراروی آن در عراق

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۴/۱۳

حسین پوراحمدی*

میثم غفاری نژاد**

حامد کاظمی**

چکیده

سیاست ترویج دموکراسی در خارج، به‌ویژه مدل تحمیل آن از طریق زور (دموکراسی با زور) از سوی ایالات متحده آمریکا، همواره بعد از جنگ جهانی دوم در حوزه سیاست خارجی این کشور مطرح شده و در بعضی از کشورها جنبه اجرایی به خود گرفته است. این سیاست، منشأ مجادلات گسترده‌ای مابین صاحب‌نظران علوم سیاسی آمریکایی نیز بوده است. اما تحولات یک دهه اخیر در عراق نشان می‌دهند که این سیاست در این کشور، برخلاف خوش‌بینی سیاست‌مداران کاخ سفید، عملاً با شکست مواجه شده است. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که موانع فراروی دموکراتیزاسیون در عراق که «مدل دموکراسی با زور» را با چالش‌های جدی مواجه کرده است، کدام‌اند؟ فرضیه مقاله بر این است - که مؤلفه‌های چندگانه‌ای از قبیل تداوم ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی، پایین بودن شاخص‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی، ضعف فرهنگ سیاسی مدنی، حضور برجسته نخبگان و جریان‌های سیاسی اقتدارگرا در صحنه سیاسی و تعمیق شکاف‌های قومی و مذهبی همراه با مداخلات خارجی کشورهای منطقه در تشدید این بحران‌ها، چالش‌های فراروی دموکراتیزاسیون در عراق بوده و هستند. در این راستا، مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، ضمن اشاره به مجادلات محافل آکادمیک غربی در خصوص سیاست ترویج دموکراسی و مدل دموکراسی‌سازی با زور، به کنکاش در چالش‌های فراروی این سیاست در عراق از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۶ خواهد پرداخت.

واژگان کلیدی: ملت‌سازی، دموکراسی با زور، بحران عراق، سیاست خارجی

آمریکا، نخبگان سیاسی، گذار به دموکراسی.

* استاد روابط بین‌الملل،

دانشگاه شهید بهشتی،

تهران.

H.pourahmadi@sbu.ac.ir

** دانشجوی دکتری روابط

بین‌الملل، دانشگاه تهران

(نویسنده مسئول).

mghafari70@ut.ac.ir

*** دانشجوی دکتری علوم

سیاسی، دانشگاه رازی،

کرمانشاه.

Hkazemi1368@yahoo.

com

مقدمه

اتهاماتی چون داشتن زرادخانه سلاح‌های کشتار جمعی، هم‌پیمانی با القاعده و شکل دادن یک تهدید حتمی برای امنیت آمریکا، توجیهات اولیه جنگ و اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ بود. اما از سال ۲۰۰۴ به بعد، تبدیل عراق به یک کشور صلح‌طلب و هم‌پیمان آمریکا و نمونه‌ای دموکراتیک در خاورمیانه، به کانون تبلیغات تبدیل شد (Weeks, 2010: 5). هر چند که در میان بسیاری از آکادمیسین‌های آمریکایی، از همان ابتدا در خصوص امکان‌های تحقق دموکراسی و ثبات سیاسی در عراق بدبینی فزاینده‌ای وجود داشت، اما در میان محافل نثوکان^۱ و سیاست‌مداران کاخ سفید خوش بینی بسیاری در این زمینه اظهار می‌شد. تا مارس ۲۰۰۳، عراق به وسیله یک دیکتاتوری حکمرانی می‌شد، که به خاطر سرکوب بی‌رحمانه‌اش مشهور بود. در رفراندوم‌های ریاست جمهوری که در سال‌های ۱۹۹۵ و ۲۰۰۲ انجام گرفت، صدام حسین به ترتیب ۹۹٫۹۶ و ۱۰۰ درصد آراء را به دست آورد. مخالفین رژیم و کسانی که جرأت بیان مخالفت را ابراز می‌کردند، با تبعید، شکنجه و عمدتاً مرگ روبه‌رو می‌شدند. در مقایسه با این تصویر، سیستم سیاسی جدید در عراق یک پیشرفت است. امروز عراق دارای یک قانون اساسی جدید است و چند دور انتخابات برگزار کرده است. شهروندان از برخی آزادی‌های دینی، مدنی، سیاسی برخوردار شده‌اند که در گذشته غیرقابل تصور بود (Cammett, 2014:1).

اما این پیشرفت‌ها همراه با چالش‌های جدی بوده‌اند که موفقیت این روند جدید سیاسی را زیر سؤال می‌برد. جنگ فرقه‌ای در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷، خشونت‌های ناشی از سقوط موصل و تسخیر بخش عمده دیگری از مناطق اعراب سنی از سوی داعش و منازعه قدرت شدید نیروهای داخلی با حمایت هم‌پیمانان منطقه‌ای خود و غیره، بخشی از تحولاتی هستند که پرسش‌های جدی را در خصوص موفقیت چنین روندی و آینده این کشور ایجاد کرده و می‌کنند. بر اساس برآورد یک سازمان غیردولتی که به محاسبه تلفات انسانی جنگ عراق از ۲۰۰۳ می‌پردازد، آمار کشته‌شدگان تا به امروز با نظامیان، ۲۵۱ هزار نفر بوده است. از این تعداد، ۱۶۷ تا ۱۸۶ هزار نفر آن شهروندان مدنی بوده‌اند (Iraq Body Count, IBC, 2016).

پرسش اصلی مقاله حاضر این است که موانع فراروی دموکراتیزاسیون در عراق که مدل دموکراسی با زور را با چالش‌های جدی مواجه کرده است، کدام‌اند؟ فرضیه مقاله نیز بر این است که فاکتورهایی چندگانه از قبیل تداوم ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی، پایین بودن شاخص‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی، ضعف فرهنگ سیاسی مدنی، حضور برجسته نخبگان و جریان‌ات سیاسی اقتدارگرا در صحنه سیاسی و تعمیق شکاف‌های قومی و مذهبی همراه با مداخلات خارجی کشورهای منطقه‌ای در تشدید این بحران‌ها، چالش‌های فراروی دموکراتیزاسیون در عراق بوده و هستند. مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، در کنار اشاره به مجادلات یک دهه اخیر در خصوص سیاست ترویج دموکراسی از سوی آمریکا و انتقادات وارده بر آن در محافل آمریکایی و غربی، به واکاوی چالش‌های فراروی سیاست فوق در عراق خواهد پرداخت.

۱. سیاست ترویج دموکراسی و ایالات متحده آمریکا

ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم، همواره سیاست ترویج دموکراسی را با ابزارهای مختلف در اولویت‌های سیاست خارجی خود قرار داده و آن را پیگیری کرده است. در چارچوب چنین سیاستی که با منافع ملی آمریکا پیوند می‌خورد، نقش این کشور در روند تحولات جهانی در این زمینه تعیین‌کننده بوده و خواهد بود. دستاوردهای عملی سیاست فوق، در برخی کشورها رضایت‌بخش و در برخی از کشورها نیز شدیداً انتقادبرانگیز است. پیش‌برد چنین سیاستی از سوی ایالات متحده آمریکا، بحث‌ها و مجادلات مختلفی را بین صاحب‌نظران روابط بین‌الملل در این کشور ایجاد کرده است. هواداران چنین رویکردی بر این نظرند که بخشی از منافع ملی ایالات متحده، توسعه اصول و ارزش‌های سیاسی بنیادین‌اش در خارج و تشویق دیگر ملت‌ها به سوی آن‌هاست؛ لذا بایستی چون گذشته، این کشور در عرصه سیاست خارجی، در پیش‌برد این سیاست در جهان کوشا باشد. در میان نظریه‌پردازانی که در قالب گفتمان هژمونی‌طلبی، لیبرالیسم و بین‌الملل‌گرایی لیبرال به بحث و طرح دیدگاه‌های خود در خصوص سیاست خارجی ایالات متحده می‌پردازند، این رویکرد جایگاه خاصی دارد. اما فقط هژمونی‌طلبان هستند که از سیاست دموکراسی با زور حمایت کرده‌اند (کالاها، ۱۳۸۷). رابرت کیگان، از

مدافعان چين روپكردی، بر این نظر است که ارتباط تنگاتنگی بین نفوذ نامتوازن آمریکا در جهان و گسترش دموکراسی وجود دارد (کیگان، ۱۳۸۳: ۲۰۹). عده‌ای نیز، از منظر نظریه صلح دموکراتیک، به دفاع از سیاست پیش‌برد دموکراتیزاسیون از سوی ایالات متحده می‌پردازند. بر این اساس، با توجه به نقش و تأثیرگذاری ایالات متحده، پیش‌برد و فراگیری دموکراسی در نقاط مختلف جهان می‌تواند زمینه هرچه بیش‌تر صلح جهانی را فراهم کند و سبب کاهش جنگ و منازعات مرگ‌بار شود. (Mansfield, 1995: 1).

مایکل سینگ^۱ نیز بر ارتباط تنگاتنگ سیاست فوق با منافع کلیدی ایالات متحده در خاورمیانه تأکید می‌کند و نتایج و دستاوردهای آن را در درازمدت، مثبت ارزیابی می‌کند (Singh, 2011: 4). از دید او، نظام‌های اقتدارگرا و اسلام‌گرایی افراطی تقویت‌کننده هم‌دیگر بوده‌اند؛ از طرف دیگر، این رژیم‌های سرکوب‌گر، تجربه سطح بالایی از بیکاری، فساد و رکود اقتصادی را داشته و دارند. با گسترش اصلاحات و دموکراتیزاسیون، چنان‌چه با اصلاحات اقتصادی همراه شود و بسیج جهت کار، سرمایه و کالا افزایش یابد، ایالات متحده و دیگر اقتصادهای باز نیز از این روند سود خواهند برد (singh, 2011: 6).

در کنار مواضع موافقان، مخالفین این سیاست، چه در دوره جنگ سرد و چه بعد از آن، در محافل دانشگاهی و رسانه‌ای این کشور حضور پررنگی داشته‌اند. نظریه‌پردازان مروج گفتمان رئالیسم، انزواگرایی و ضد امپریالیسم افراطی، در بحث‌های خود در خصوص سیاست خارجی آمریکا، از مخالفین چين روپكردی هستند. هرچند که مخالفین، بعد از جنگ سرد و درس‌های حاصل از آن، در موضع ضعف قرار گرفته‌اند. مثلاً رئالیست‌هایی چون مورگنتا، جورج کنان، لیپمن، کسینجر و غیره سرسختانه به مخالفت با دخالت دادن مؤلفه‌های ایدئولوژیکی در تعیین سیاست خارجی برخاسته‌اند. آن‌ها سیاست‌گذاری ایدئولوژیکی را خطرناک توصیف کرده و نسبت به ادعاهای اخلاقی به دیده تردید نگریسته و همواره آرزو داشته‌اند که مسایل اخلاقی تا جای ممکن از حوزه گفتمان عمومی سیاست خارجی خارج شود (کیگان، ۱۳۸۳: ۲۱۹). عده‌ای دیگر از مخالفان، به لیست بلندبالایی از مشکلات داخلی ایالات متحده اشاره کرده‌اند. رابرت دی. کاپلان^۲

1 Michael Singh

2 D. Kaplan

در خصوص قابلیت گسترش فرآیند دموکراسی در بیش تر کشورهای جهان سوم در کوتاه مدت تردید کرد و خواهان محدود کردن مأموریت‌های شورانگیز آمریکا در تأسیس سیستم‌های چند حزبی دموکراتیک در جهان سوم شد. او ابراز می‌دارد که ما بایستی ارجحیت و تأکیدات مان را در جهان سوم، از برگزاری انتخابات (مسئله دموکراسی) به پیش‌برد یا بسط برنامه‌های تنظیم خانواده، بازسازی محیط زیست، جاده‌سازی و دیگر پروژه‌های ثبات‌سازی معطوف سازیم (Kaplan, 1995).

ساموئل هانتینگتون نیز که زمانی مدافع سیاست ترویج دموکراسی در خارج از سوی آمریکا بود، بعد از ۱۹۹۶ به منتقدین این سیاست پیوست. وی اساساً تحمیل ارزش‌های غربی (اصول، ارزش‌ها و نهادهای دموکراتیک) را بر ملت‌های غیرغربی، امری غیراخلاقی و نادرست به حساب آورد. به عقیده او، ترویج ارزش‌های لیبرالی برای فرهنگ‌های دیگر، نه تنها کاری بیهوده و باطل بوده، بلکه پیامد خطرناک استهلاک انرژی‌هایی را به دنبال دارد که بایستی صرف بهبود و توسعه تشکیلات لیبرالی در درون جوامع غربی شود (کیگان، ۱۳۸۳: ۲۲۴). جک اسنایدر و مانسفیلد^۱ نیز در مقاله مشهوری، در پی بی‌اعتبار کردن نظریه صلح دموکراتیک برآمدند. این نظریه از سوی هواداران سیاست پیش‌برد دموکراسی همواره مورد تأکید قرار می‌گرفت. از سوی دیگر، منطق عمده تلاش‌های دولت کلینتون، در جهت تقویت دموکراسی در خارج بود. استدلال اصلی آن‌ها بر این بود که دموکراسی‌های ناقص با نهادهای ضعیف عمدتاً برپاکننده جنگ‌ها بوده‌اند تا دموکراسی‌های باثبات یا نظام‌های اقتدارگرای سرکوب‌گر (Mansfield, 1995).

اما برخی از دولت‌ها و جریان‌های نیرومند در نهادهای تصمیم‌گیری ایالات متحده، بعد از جنگ سرد، همواره از کاربرد زور جهت پیش‌برد چنین سیاستی در نقاط مختلف جهان حمایت و آن را اجرایی ساخته‌اند. نتوکان‌هایی که در دولت بوش حضور داشتند، از سیاست ترویج دموکراسی با زور حمایت می‌کردند. البته جریان‌های محافظه‌کاری نیز در پنتاگون بودند که با کاربرد زور در این خصوص و سیاست تغییر رژیم، به‌ویژه در عراق، مخالف بودند. چنان‌که سیمور هرش^۲ در مقاله‌ای که در سال ۲۰۰۲ در نشریه نیورکر^۳ منتشر ساخت، به این اختلاف نظرها

1 Mansfield, Edward D. and Jack L Snyder

2 Seymour M. Hersh

3 newyorker

اشاره دارد. جناح‌هایی از دولت جورج بوش، از همان ابتدا، هوادار سیاست تغییر رژیم در عراق و سرنگونی صدام حسین بودند. اما اختلاف بین نهادها و در برخی اوقات نیز اختلافات شخصی در این زمینه وجود داشت. در این خصوص، برخی از ناظران به اختلاف محافظه‌کاران پنتاگون و افرادی هم‌چون پل ولفویتس^۱، معاون وزیر دفاع و از کسانی که نفوذ زیادی بر جورج بوش داشت، اشاره می‌کنند. ولفویتس و افراد نزدیک به او قویاً حامی برخورد با صدام حسین بودند و مطرح می‌ساختند که دسترسی [صدام] به سلاح‌های کشتار جمعی و تمایل اثبات‌شده او به استفاده از آن‌ها، وی را تبدیل به تهدیدی برای امنیت جهانی کرده است. میان کالین پاول و معاون اش ریچارد آرمیتاژ^۲ با مقامات پنتاگون نیز در این زمینه اختلاف وجود داشت (M. Hersh, 2002).

مدل ترویج دموکراسی با زور نیز مجادلات وسیعی در محافل آکادمیک آمریکا و جهان برانگیخته است. در ادبیات آکادمیک معمولاً اصطلاح ملت‌سازی^۳ جهت اشاره به سیاست ترویج دموکراسی آمریکا از طریق زور به کار می‌رود. برخلاف تعاریف کلاسیک این مفهوم که به معنای دولت‌سازی بود، ملت‌سازی دلالت بر تلاشی دارد که درصدد تأسیس دولت‌های دموکراتیک و امن باشد. لذا تلاش‌ها در راستای دموکراتیزاسیون، فراتر و فراگیرتر از تلاش جهت ملت‌سازی (به مفهوم دولت‌سازی) است (Hipple Von, 2000: 96). ایالات متحده آمریکا نیز که بعد از جنگ جهانی دوم در آلمان، ژاپن، پاناما، سومالی، هائیتی، بوسنی و اخیراً نیز در افغانستان و عراق به مداخله نظامی و ملت‌سازی در این کشورها مبادرت کرده است، همین مفهوم، یعنی ایجاد و تثبیت نظام‌های دموکراتیک و باثبات را در نظر داشته است (Somit and Peterson, 2005:77-92).

مدل دموکراسی‌سازی در خارج با کاربرد زور، منشأ مجادلات عمده دیگری شده و مخالفین اش نیز در میان صاحب‌نظران و محافل دانشگاهی بیش‌تر است. رابرت دی. کاپلان، ضمن مخالفت با این سیاست، تأکید می‌کند که جهانی شدن و همه مؤلفه‌های پویا، جهان را از دست دیکتاتوری‌ها نجات خواهند داد. تغییر سیاسی چیزی نیست که ما به زور بر مردمان دیگر تحمیل کنیم. این مسئله به

1 Paul Wolfowitz
 2 Richard Armitage
 3 Nation-Building

هر شیوه‌ای اتفاق خواهد افتاد، چیزی که ما در پیوند با مردمان، با تجربه تاریخی متفاوت بایستی انجام دهیم و آن‌ها نیز قدردان هستند، دموکراسی نیست، بلکه عادی‌سازی روابط و حمایت و تثبیت رژیم‌های دموکراتیک نو است (Kaplan, 2006). این سیاست، به دلیل تناقضات آن با منطق حق تعیین سرنوشت و بی‌توجهی به پیش‌شرط‌های دموکراسی در عراق و تأثیر منفی این رویداد بر مسئله دموکراسی در خود کشورهای مداخله‌کننده، که خودش را در اعمال محدودیت‌های مختلف در پیوند با حقوق و آزادی‌های مختلف شهروندان نشان می‌دهد، مورد نقد قرار گرفت. (Beetham, 2009: 443-445) آلبرت ویکس^۱ نیز در کتاب‌اش که به بحث از تصمیمات غیرعقلایی دولت بوش پرداخته است، توجیهات جنگ را ناکافی و جنگ را باعث کاهش اعتبار آمریکا و برخلاف سنت‌های تاریخی آن ارزیابی کرده است (Weeks, 2010: 5). او بیان کرده است که اکثریت افکار عمومی آمریکا و جامعه بین‌المللی، اکنون معتقدند که تهاجم و اشغال عراق مبتنی بر شکل‌گیری یک تهدید حتمی برای امنیت آمریکا نبوده و جنگ را غیرقابل توجیه و تاحدودی اشتباهی تراژدیک می‌دانند (Weeks, 2010: 1). در یک نظرسنجی که شورای روابط خارجی شیکاگو با همکاری دو نهاد غیردولتی در سپتامبر ۲۰۰۵، دو سال بعد از جنگ عراق انجام دادند، یافته‌های نظرسنجی نشان داد که اکثریت آمریکایی‌ها، ایده دخالت نظامی برای پیش‌برد دموکراسی را رد کردند (World Public Opinion, 2005). در پایین به چالش‌های عملی فراروی سیاست فوق در عراق خواهیم پرداخت. تلفیقی از عوامل کوتاه‌مدت و درازمدت که ریشه در تاریخ و ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی عراق دارند، در کنار شرایط نامناسب منطقه‌ای، در شکست پروژه استقرار دموکراسی در عراق نقش مهمی داشته‌اند.

۲. وضعیت نامناسب امنیتی و بی‌ثباتی سیاسی

بعد از تهاجم ایالات متحده به عراق در مارس ۲۰۰۳، پنتاگون انتظار داشت که نیروهای آمریکا به مثابه نیروهای آزادی‌بخش مورد استقبال قرار گیرند. اشغال طولانی‌مدت، جزئی از طرح پنتاگون برای اداره بعد از جنگ نبود. کاخ سفید در نظر داشت که قدرت سریعاً به یک حکومت موقت به رهبری احمد چلبی و دیگر

تبعیدیان عراقیِ هوادار دموکراسی تفویض گردد، اما در مواجهه با شرایط آشفته بعد از جنگ، دولت بوش مجبور شد این راهبرد را رها کند (Diamond, 2005: 10). در خلال اولین هفته‌های بعد از جنگ، آمریکا درگیر وضعیت آشفته‌ای در عراق شد. مهم‌ترین زیرساخت‌های کشور ویران شده بود. سیاست‌های دولت موقت ائتلاف (CPA) یا اداره اشغال که رهبری آن با پل برمر^۱، دیپلمات سابق آمریکایی بود، از جمله انحلال ارتش و نهادهای امنیتی یا روند بعضی‌زدایی، تأثیر عمده‌ای در فضای سیاسی و وخیم شدن اوضاع از لحاظ امنیتی به دنبال داشت. اما در این مقطع، سیاست‌مداران عراقی کم‌تر به تبعات چنین سیاست‌هایی اندیشیده بودند. سیاست‌های فوق، بیگانگی اجتماع سنی عراقی را در پی داشت، به طوری که آن‌ها در انتخابات‌های اولیه مشارکت محدودی داشتند. از سویی دیگر، فساد حکومت و به حاشیه رفتن جمعیت خاصی از عراق، باعث تکه‌تکه شدن جامعه عراق بر اساس خطوط فرقه‌گرایانه شد. استاد الازهر، عبدالکریم عبدالوهاب، تحلیل‌های خود را از تنش‌های اجتماعی عراق این‌گونه بیان داشت:

"من یک سنی هستم و همسرم شیعه است." بسیاری از سنی‌ها نمی‌توانند تغییر قدرت از سنی به شیعه را به راحتی قبول کنند. با این که خودم سنی هستم، اما باید اذعان کنم که کردها و شیعیان در طول سال‌های قدرت سنی‌ها، دردها و صدمات زیادی را متحمل شدند؛ چون آن‌ها شانس را برای اداره کشور نداشتند. به همین دلیل، این دیدگاه من حتی مشکلاتی را با همکاران و نزدیکانم ایجاد کرده است (Kukis, 2013: 55).

برخی از صاحب نظران، مسئولیت شورش‌ها، عملیات انتحاری و بمب‌گذاری‌های عمده در سال‌های قبل از ۲۰۱۰ را بیش‌تر متوجه نخبگان سیاسی، امنیتی و نظامی وفادار به صدام و حزب بعث و اعراب سنی محروم از امتیازات سابق - که از طریق منابع مالی و نظامی که قبل از سرنگونی رژیم برای این مسئله در سراسر عراق پراکنده و در نظر گرفته شده بود- می‌دانستند (2005: Davis, 236-23).

تداوم این خشونت‌های پراکنده و ناامنی وسیع بود که باعث شد ایالات متحده مجبور به نگه داشتن نیروهایش در عراق باشد. دولت عراق و دولت اوباما، در سال

۲۰۰۸ توافق‌نامه‌ای امضا کردند که به نیروهای ایالات متحده اجازه می‌داد تا اواخر سال ۲۰۱۱ در عراق باقی بمانند. بر اساس برآورد یک سازمان غیر دولتی که به محاسبه تلفات انسانی جنگ عراق از ۲۰۰۳ می‌پردازد، تعداد کل کشته‌شدگان در عراق از آغاز تهاجم تا سال ۲۰۱۳، ۱۸۴,۵۱۲ نفر تخمین زده شده است. این آمار، تلفات شورشیان و سربازان عراقی و نیروهای ائتلاف را نیز شامل می‌شود. تا سال ۲۰۱۱ آمار کشته‌شدگان از شهروندان مدنی ۱۱۴۰۰۰ نفر گزارش شده بود. مرگ‌بارترین دوره خشونت‌ها، از اواخر سال ۲۰۰۶ تا سال ۲۰۰۹ بوده است (Iraq Body Count, IBC, 2015). این وضعیت نگران‌کننده امنیتی و خشونت‌های مرگ‌بار و ضعف دولت بغداد در برقراری امنیت نسبی همراه با کشمکش‌های سیاسی-نظامی جریان‌ات سیاسی، نقض فاحش حقوق بشر از سوی نیروهای دولتی و غیردولتی را در پی داشته است.

با ظهور داعش و کنترل استان موصل و برخی از مناطق سنی‌نشین عراق، عملاً تا به امروز شاهد یک جنگ داخلی مذهبی بین داعش و نیروهای وابسته به اقلیت سنی با حمایت منطقه‌ای از یک طرف و دولت عراق و شبه‌نظامیان و هم‌پیمانان منطقه‌ای‌شان، از طرف دیگر بوده‌ایم. کشمکش فرقه‌ای ملهم از بحران سوریه نیز تشدیدکننده تنش‌ها در عراق بوده است. علاوه بر این، درگیر شدن داعش با کردها نیز خونین بوده است. سازمان عفو بین‌الملل در گزارش ۲۰۱۴ خود، از نقض حقوق بشر توسط داعش می‌نویسد: «تصرف شهر شنگال و سنجار در شمال غربی عراق منجر به ربودن صدها و احتمالاً هزاران مرد، زن و بچه‌های اقلیت یزیدی از سوی داعش در آگوست ۲۰۱۴ گردید. صدها مرد کشته و برخی با تهدید به مرگ، مجبور به پذیرش اسلام شدند. برخی نیز متحمل شکنجه، اعدام و تجاوز جنسی گشته‌اند» (Amnesty International, 2014:4). گزارش آوریل ۲۰۱۵ دیده‌بان حقوق بشر نیز که محصول مصاحبه با ۲۰ زن و دختر به اسارت گرفته‌شده توسط داعش است، تجاوز سیستماتیک و سایر خشونت‌های جنسی در برابر زنان و دختران یزیدی در شمال عراق را تأیید می‌کند (hrw, 2015). تا به امروز نیز که عملیات آزادسازی موصل در جریان است، مطابق گزارش سازمان ملل، داعش ۱۹۳۵ زن یزیدی و ۱۸۶۴ مرد را در اسارت خود دارد و ناظران سوری حقوق بشر نیز گزارش داده‌اند که داعش برخی از این زنان را به سوریه منتقل کرده است (wille, 2016).

علاوه بر این، سازمان عفو بین الملل^۱ در گزارش سال ۲۰۱۴ خود، به ربودن، شکنجه و کشتن غیر قانونی یا اخذی از سنی‌ها از سوی شبه‌نظامیان شیعه در شهرهای بغداد، کرکوک و سامرا اشاره می‌کند و نمونه‌های آن را ثبت و گزارش کرده است. به نظر این سازمان، دولت بغداد، با این نیروهای شبه نظامی همکاری می‌کند و مصون از هر گونه پاسخ‌گویی در انجام جرم‌های مختلف است. هم‌چنین، این گزارش به هدف قرار دادن اجتماعات مدنی یکدیگر، از سوی دو طرف اشاره کرده است (Amnesty International, Militia Rule In Iraq, 2014 : 4-5).

خشونت‌های داعش در خلال دو سال اخیر، نه تنها به لحاظ کمیت، بلکه از لحاظ کیفیت نیز در خاورمیانه بی سابقه بوده است. عملیات آزادسازی موصل که از ۱۷ اکتبر ۲۰۱۶ از سوی ارتش عراق و نیروهای پیش‌مرگه کردستان و حمایت یک ائتلاف بین‌المللی آغاز شده، در نهایت منجر به نابودی این سازمان افراطی تروریست و تصرف موصل و سایر مناطق اشغال شده خواهد شد؛ اما مشارکت نیروهای مختلف با اهداف متضاد در روند آزادسازی این مناطق و مسائل حل نشده در زمینه شکاف‌های مذهبی، همچنان باعث تداوم چالش‌های امنیتی و بی‌ثباتی سیاسی در این کشور خواهند بود. به نظر می‌رسد، این بحران نفوذی که دولت ضعیف بغداد با آن مواجه است، تا مدت‌ها تداوم داشته باشد و زمینه را برای دخالت کشورهای منطقه در امور داخلی عراق فراهم کند، که آن هم لزوماً به سود روند دموکراتیک در عراق نخواهد بود و اوضاع این کشور را بیش از پیش آشفته خواهد کرد.

۳. تعمیق شکاف‌های قومی - مذهبی

تعارضات و شکاف‌های اجتماعی در هر جامعه‌ای می‌تواند به شکل‌گیری نیروها و گروه‌های سیاسی مختلفی در هر جامعه بیانجامد که نقش مهمی نیز در زندگی سیاسی ایفا خواهند کرد. شناخت و بررسی چنین شکاف‌هایی و تکامل آن‌ها، عمده‌تاً در جامعه‌شناسی سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد. در عراق نیز شکاف‌های قومی و مذهبی بیش‌ترین تأثیرات را در عرصه سیاسی این کشور داشته‌اند. تعمیق و فعال شدن این شکاف‌ها، در دوره‌هایی که فرصت بیان آن بوده است، کشمکش‌های خونینی را سبب شده و عملاً جامعه‌ای پاره‌پاره بر مبنای

خطوط قومی- مذهبی را شکل داده است.

عراق که با تنوع و تکثر قومی-مذهبی شناخته می‌شود، ترکیب جمعیتی‌اش را بر اساس برآوردهای غیر رسمی، ۶۰٪ درصد اعراب شیعه، ۱۵ تا ۲۰ درصد کرد، ۱۷ تا ۲۰ درصد اعراب سنی و ۳ درصد مسیحیان تشکیل می‌دهند (Katzman, 2:2007). از همان ابتدای فرایند دولت-ملت‌سازی در عراق، کردها و شیعیان به دو گروه حاشیه‌ای تبدیل شدند. این انزوا و محروم‌سازی، نه تنها در بعد فرهنگی، بلکه در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی نیز مشهود بوده است. به گفته حسن علوی و بنجیو، از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۸، ۵۹ دولت در عراق تشکیل شده که صرفاً ۵ تن از شیعیان توانستند از میان صدها نفری که به منصب وزارت و نخست‌وزیری رسیده‌اند، در این منصب به تشکیل دولت دست بزنند و حدود سه سال زمام امور کشور را به دست بگیرند. از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۹۰، صرفاً یک شیعی به نخست‌وزیری برگزیده شد که مدت ۱۰ ماه صدارت داشت. تبعیض علیه شیعیان در دیگر عرصه‌های زندگی نیز وجود داشته است (سیف زاده، ۱۳۷۹: ۸۳-۸۴). در طول دوران پادشاهی، ۱۵٪ مقامات عالی‌رتبه و ۲۵٪ مقامات پایین‌تر دولت را کردها تشکیل می‌دادند. در دهه پس از ۱۹۵۸، تنها ۲٪ مقامات عالی‌رتبه دولت را در اختیار داشتند و سهم مقامات پایین‌رتبه‌تر ۱۳٪ بود. در سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۳، هنوز ۵۴٪ اعضای فرماندهی مرکزی حزب بعث، شیعه بودند. سهم آن‌ها در خلال سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۰ به ۶٪ کاهش یافت (وایمر، ۱۳۸۶: ۸۹-۹۰). این تبعیض-ها توأم با سرکوب قهرآمیز دولت مرکزی در بغداد بوده است.

پان عربیسم بعثی‌ها در طی چندین دهه، به دلیل ماهیت غیردموکراتیک و فرقه‌گرایانه‌اش، در ایجاد یک هویت متحد عربی بین اعراب عراق ناکام ماند. ثمره سیاست‌های تبعیض‌آمیز و سرکوب‌گرانه بعثی‌ها، پاره‌پاره شدن جامعه عرب عراق و تعمیق شکاف مذهبی در این کشور بوده است که بعد از اشغال عراق، به منازعات گسترده‌ای نیز بین آن‌ها منجر شد. بعد از سال ۲۰۰۳، که اکثریت شیعه نقش مهمی در حیات سیاسی عراق ایفا کرد، این کشور همواره با عدم تساهل اقلیت سنی مواجه بوده است. این عدم تساهل و احساس به حاشیه‌راندگی اقلیت سنی در عراق جدید، در کنار عوامل دیگر، منجر به جنگ مذهبی خونینی در سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۷ و کشته شدن هزاران انسان در اثر درگیری‌ها شد. ظهور داعش در

آگوست ۲۰۱۴ و تسخیر برخی از مناطق سنی نشین عراق، روند جنگ فرقه‌ای را در این کشور شدت بخشید. این جنگ فرقه‌ای در خلال دو سال اخیر تا به امروز، نه تنها به قطبی شدن فضای سیاسی- اجتماعی منجر شده است، بلکه به تنفر شدیدی مابین نخبگان و توده‌های عرب عراقی از دو طرف دامن زده است.

شکاف‌های قومی-مذهبی، امروزه نقش مهمی در آرایش نیروها در زندگی سیاسی عراق ایفا می‌کند. هم‌چنان که تجربه سیاسی لبنان نشان داده است، تعمیق این شکاف و سیاسی شدن آن، نه تنها باعث بلوک‌بندی اجتماعی-سیاسی خواهد شد، بلکه تعدیل و تخفیف این شکاف در آینده نزدیک نیز، امری آسان نخواهد بود. در چنین حالتی، مدل دموکراسی اکثریت‌گرا که در قانون اساسی عراق پیش‌بینی شده است، با وجود این شکاف‌های مذهبی و قومی، بدبینی شدید نیروهای سیاسی و هر یک از گروه‌های قومی-مذهبی نسبت به یکدیگر و عدم تحمل انزوای سیاسی، می‌تواند عراق را به سمت چالش‌ها و حتی تجزیه سوق دهد. بسیاری از صاحب‌نظران علم سیاست، به تبعات نامطلوب مدل دموکراسی اکثریتی در جامعه پاره‌پاره اشاره کرده‌اند. به عنوان مثال، لیپهارت، مدل دموکراسی انجمنی^۱ را جهت پیشگیری از استبداد قومی اکثریت در جوامع ناهمگون پیشنهاد کرده است. دموکراسی انجمنی مبتنی بر این اصول است: ۱- حکومت ائتلافی فراگیر، ۲- تناسب‌گرایی در سیستم رأی و کاربردش در همه حوزه‌های عمومی، ۳- عدم تمرکز سیاسی-اداری (خودمختاری منطقه‌ای برای اجتماعات متمایز قومی-فرهنگی یا مذهبی) و ۴- حق و تو برای اجتماعات. این چهار ویژگی در همه سیستم‌های انجمنی در جهان، به ویژه در بلژیک، سوئیس، هلند، مالزی و... به چشم می‌خورد. به رسمیت‌شناسی تفاوت‌ها و شکاف‌ها، اصل خودگردانی گروهی و تقسیم و تسهیم قدرت در سطح ملی، نقش مهمی در ثبات سیاسی درازمدت جوامع پاره‌پاره می‌تواند داشته باشد. از منظر انجمن-گرایان، مدل‌های اکثریت‌گرا، به سلطه گروهی و سرکوب خواهد انجامید و زمینه‌ساز منازعات خشونت‌بار آینده خواهد شد. مدل اکثریت‌گرا و بازی با حاصل جمع صفر، برای جوامعی که فرهنگ سیاسی همگونی دارد، می‌تواند کارا باشد، اما در جوامع متکثر، موجب خلق اکثریت‌های دائمی از نوع قومی، مذهبی و زمینه‌ساز به حاشیه‌راندگی و تبعیض علیه اقلیت‌ها خواهد شد. اما این مدل نیز همیشه در

جوامع متکثر موفق عمل نکرده است (مثلاً در نیجریه، قبرس). موفقیت این مدل از دید لیپهارت، به این شرایط بستگی دارد: ۱- نقش و ظرفیت سازگاری نخبگان سیاسی در معامله با خواست‌ها و منافع مختلف، ۲- توانایی فراتر رفتن از شکاف‌ها و همکاری و توافق بین نخبگان، ۳- تعهد نخبه سیاسی به حفظ سیستم و بهبود انسجام و ثبات سیاسی و ۴- نهایتاً همه این‌ها مستلزم این مسئله است که نخبگان سیاسی مخاطرات چندپارگی و تجزیه سیاسی را درک کنند (Lijphart, ۱۹۶۹: ۲۱۶). برخی از نظریه‌پردازان دیگر، از میان مهم‌ترین نوآوری‌های دموکراتیک جهت گذار از کشمکش‌ها و تأمین صلح در جوامع پاره‌پاره، به مدل هم‌گرایی، نمایندگی محلی، فدرالیسم و خودمختاری فرهنگی اشاره می‌کنند (Stone, 2005: 33-38).

در عراق امروز، همه گروه‌های سیاسی بر اصل توافق و تشکیل دولت فراگیر تکیه می‌کنند و نوعی دموکراسی انجمنی را علی‌رغم رقابت و تنش‌های شدید نیروهای سیاسی، در عمل، پیاده کرده‌اند. اما این روند، به دلیل سیاست‌های نوری مالکی در دوره دوم نخست‌وزیری اش در قبال اقلیت سنی، تا حدودی متوقف شد. سیاست‌های حذف‌گرایانه مالکی، نه تنها به ثبات و مصالحه سیاسی در عراق یاری نرساند، بلکه بعدها در سال ۲۰۱۴ زمینه را برای استقبال از داعش و نیروهای سیاسی افراطی دیگر از جمله انصارالاسلام و بعثی‌ها در کنترل موصل و شهرهای دیگر فراهم ساخت. لازم به ذکر است که بخشی از کردها هم، در این دوره، از مخالفین سیاست‌های مالکی بودند. تداوم روند مشارکت دادن اقلیت سنی در بغداد، می‌تواند ثمربخش و مفید باشد. اما چنان‌چه روی دموکراسی اکثریت‌گرا تأکید شود که بعضی اوقات از سوی برخی جریان‌های سیاسی شیعی مطرح می‌شود، عراق هم‌چنان با روند خشونت‌ها و منازعات فرقه‌ای مواجه خواهد شد. در این راستا، برخی از بندهای قانون اساسی عراق دارای کاستی‌هایی است که اصلاح آن می‌تواند به روند اعتمادسازی میان گروه‌های مختلف عراقی کمک‌های شایانی نماید.

۴. شاخص‌های پایین توسعه اجتماعی-اقتصادی

اگرچه حداقل رفاه مادی را که لازمه دموکراسی است نمی‌توان به‌درستی تعیین کرد، اما در این نکته تردید نمی‌توان کرد که جهت نهادینه شدن دموکراسی در هر جامعه‌ای،

نیاز به برخورداری شهروندان از حد قابل قبولی از رفاه اقتصادی وجود دارد.

بخش قابل توجهی از جمعیت عراق در اوایل شکل گیری این کشور، در روستاها یا کوچ نشین بودند. به عنوان مثال، جمعیت کوچ نشینان در ۱۸۶۷، ۳۵٪ و در سال ۱۹۴۷ به ۵۰٪ رسید. در حالی که اکثریت عظیم مردم عراق در روستاها و به کار کشاورزی می پرداختند، نرخ سواد در این دوران بین ۵٪ تا ۱۰٪ برآورد شده است (وایمر، ۱۳۸۶: ۸۷). جمعیت شهرنشین کمی نیز وجود داشت. مثلاً در سال ۱۹۲۰، بغداد ۲۰۰ هزار نفر، بصره ۵۰ هزار نفر و موصل ۷۰ هزار نفر جمعیت داشتند (King-Irani, 2007: 95). اما با تشکیل دولت مدرن در عراق، بلافاصله فرآیند نوسازی در حوزه های مختلف سیاسی با دولت سازی و نهادهای مرتبط با آن، توسعه بوروکراسی، ایجاد ارتش ملی، تمرکز قدرت سیاسی انجام گرفت. در حوزه فرهنگی با راه اندازی سیستم آموزش و پرورش استاندارد با مدیریت ساطع الحصری، از ناسیونالیست های برجسته عرب، فرایند هویت سازی عربی-عراقی پی گرفته شد. از لحاظ اقتصادی-اجتماعی نیز گسترش شهرها، خدمات شهری، توسعه راه ها و وسایل حمل و نقل، ارتباطات، خدمات بهداشتی و آموزشی، توسعه رسانه ها، راه اندازی زیرساخت های اقتصادی و گسترش صنایع سبک و سنگین را شاهدیم. فرآیند فوق، بعد از جنگ جهانی دوم نیز با شدت بیش تر ادامه یافت، اما همیشه بی ثباتی سیاسی، مانع عمده ای در پیش برد روند فوق و گام برداشتن این کشور در مسیر توسعه یافتگی بوده است. علی رغم این موانع، فرآیند نوسازی، جامعه عراق را از یک جامعه سنتی به جامعه ای در حال گذار تبدیل کرد (King-Irani, 2007: 97).

درآمدهای هنگفت نفتی در دهه ۱۹۷۰ نقش تعیین کننده ای در پیشرفت های فوق و نوسازی کشور داشت. از نظر شیبا کروگر، عراق در این سال ها یکی از ثروتمندترین و به لحاظ اقتصادی پیشرفته ترین کشورهای جهان عرب بود؛ به گونه ای که درآمد سرانه اش در اوایل ۱۹۸۰، حدود ۳۶۰۰ دلار برآورد می شد. اما به دلیل جنگ ها و تحریم های بین المللی بسیار سنگینی که از سوی سازمان ملل متحد علیه این کشور اعمال شد، به شدت زیرساخت هایش آسیب دید و درهای اقتصادی اش به روی سایر جهان بسته شد. به نحوی که شاخص های اقتصادی عراق روز به روز، به شدت رو به کاهش نهاد (کروگر، ۱۹۳: ۱۳۸۴-۱۹۴). آمارهای بانک جهانی نشان می دهد که اقتصاد عراق در سال ۲۰۰۳ به میزان ۲۲ در صد، سال ۲۰۰۲، ۲۱

درصد و سال ۲۰۰۱، ۱۲ درصد رکود داشته است. درآمد سرانه این کشور که در سال ۱۹۸۰ در حدود ۳۶۰۰ دلار بود، سال ۲۰۰۴ حدوداً ۴۵۰ دلار است و نیمی از نیروی کارش بیکار و ۳/۵ میلیون عراقی، به طور کلی به سیستم سهمیه‌بندی غذا وابسته هستند (Dawisha, 2004: 17).

بعد از سرنگونی رژیم بعث و شکل‌گیری روند سیاسی جدید، کشمکش‌های داخلی و بی‌ثباتی سیاسی نقش زیادی در از سرگیری فرآیند تولید نفت و صدور آن به خارج ایجاد کرد، اما علاوه بر ناامنی‌ها و خشونت‌ها، مذاکره دولت عراق با شرکت‌های خارجی همواره در جریان بوده است. نوسانات قیمت نفت نیز در بهبود شرایط اقتصادی در عراق مؤثر بوده است. نگاهی به ارقام منتشرشده از سال ۲۰۰۷ به بعد، روند تولید و صادرات نفت را در این کشور نشان می‌دهد. چنان‌که از ۲,۰۹ میلیون بشکه نفت در سال ۲۰۰۷ به ۲,۴ میلیون بشکه نفت در سال ۲۰۰۹ رسید. تولید ناخالص داخلی نیز از ۶۲,۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ به ۷۴,۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ رسیده است (Marr, 2012: 359). در این روند، رشد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۵ به ۱۶۸,۶ میلیارد دلار رسیده است (worldbank, 2015). درآمد سرانه نیز در خلال همین سال‌ها روند رو به رشدی داشته است، به طوری که در سال ۲۰۰۹، ۳۸۰۰ دلار بوده است (Marr, 2012: ۳۶). اما حمله داعش به عراق، روند روبه رشد اقتصادی در این کشور را با کندی مواجه کرد و از سویی دیگر، کاهش قیمت نفت نیز مسبب عدم رشد اقتصادی در این کشور شد (worldbank, 2015).

۵. ضعف فرهنگ سیاسی مدنی

فرهنگ سیاسی از آن ایستارها، باورها، احساسات و ارزش‌های جامعه تشکیل می‌شود که به نظام سیاسی و به مسائل سیاسی مربوط‌اند. همان‌گونه که عقاید و ایستارهای افراد بر رفتار سیاسی آن‌ها تأثیر می‌گذارد، فرهنگ سیاسی یک ملت نیز، بر رفتار سیاسی شهروندان و نخبگان سیاسی و تعامل آن‌ها با هم‌دیگر و جهان خارج تأثیرگذار است. رونالد اینگلهارت از متخصصان و اندیشمندان علم سیاست که آثار ارزنده‌ای در خصوص فرهنگ سیاسی و مطالعه پیمایشی ارزش‌های دموکراتیک (۱۹۸۱-۲۰۰۲) انجام داده است، در مطالعه مقایسه‌ای خود از ۷۰ کشور جهان که ده کشور اسلامی نیز در میان آن به چشم می‌خورد، چشم‌انداز

دموکراسی را در کشورهای اسلامی ضعیف ارزیابی کرد (Basham, 2004: 3). برخی دیگر از صاحب‌نظران تأکید دارند که حتی اگر حمایت از مفهوم دموکراسی نیز در نظرسنجی‌ها بیش‌تر باشد، ضروری است اما کافی نیست. از دید آن‌ها، استقرار و پیشرفت دموکراسی در جوامع، نیاز به گرایش عمیق‌تر و درونی‌سازی ارزش‌هایی همچون تساهل، اعتماد و یک چشم‌انداز مشارکتی است.

عراق از ابتدای تأسیس تا سال ۲۰۰۳، تحت سیطره نظام‌های اقتدارگرا بوده است. رژیم بعث از سال ۱۹۶۸ با کودتای نظامی، قدرت را به دست گرفت، عناصر نیرومندی از نظام‌های توتالیتر را با خود داشت. از طرف دیگر، جنگ‌های داخلی و خارجی و بی‌ثباتی سیاسی در این کشور همراه با اقتدارگرایی سیاسی داخلی، هیچ‌گاه مجال گسترش فرهنگ سیاسی مدنی را به عراق نداده است. عراق نه تجربه کار با نهادها و سازوکارهای دموکراتیک را داشته و نه از سنت توزیع قدرت در سطح ملی و محلی برخوردار بوده است. اریک دیویس در خصوص فرهنگ سیاسی عراقی ابراز می‌دارد: یکی از شرایط لازم جهت گذار دموکراتیک، نیاز به فرهنگ سیاسی مبتنی بر ارزش‌هایی همچون تساهل، پلورالیسم و مذاکره است. یکی از میراث‌شوم اقتدارگرایی رژیم بعث، فرهنگ ترس، بدبینی، قربانی شدن و فقدان اعتماد در میان گروه‌های قومی و مذهبی است (Davis, 2015: 31).

در جامعه عراقی که تجربه‌های حکومت استعماری، پادشاهی، ناسیونالیسم عرب و انقلاب فاشیستی را از سرگذرانده است، اعتماد سیاسی، تساهل اجتماعی، حمایت توده‌ای برای آزادی سیاسی و برابری جنسیتی به شکلی غالب در سطح پایینی قرار دارد. دیوید مک‌داول^۱ نیز در این زمینه معتقد است که «سازمان‌های سیاسی عراقی آمادگی پذیرش شکست در رقابت سیاسی را ندارند». او ابراز می‌دارد که در عراق، کسانی که سهمی از قدرت دارند، امروز به شیوه‌ای مجنون‌وار در حال کار کردن جهت ایجاد شبکه‌های حمایتی خود هستند (Basham, 2004: 5).

در مجموع، همانند سایر کشورهای در حال گذار در جهان سوم، که سال‌ها زیر حکمرانی دولت‌های اقتدارگرا بوده‌اند، شهروندان عراق نیز دارای فرهنگ سیاسی مختلطی هستند که وجه محدود و تبعی آن بیش‌تر و برجسته‌تر است. این شهروندان اگرچه از وجود حکومت و قوانین آگاه و بدان پایبند هستند، ولی تنها مشارکتی

صوری و مقطعی در امور سیاسی دارند. اینجاست که تأثیر نظام‌های اقتدارگرا و جامعه‌پذیری سیاسی آن‌ها در گذشته را نمی‌توان به آسانی تغییر داد. لذا جهت تغییر آن، نیاز به زمان، جامعه‌پذیری دوباره براساس ارزش‌های دموکراتیک و مدنی و مؤلفه‌های دیگر خواهد بود. تأثیر و تسلط فرهنگ سیاسی غیردموکراتیک، علاوه بر توده‌های مردم، بر نگرش‌ها و رفتار نخبگان و نیروهای سیاسی عراق نیز امری بدیهی و آشکار است؛ به طوری که گفتمان‌های سیاسی و مذهبی افراطی در صحنه سیاسی عراق، حضوری چشم‌گیر دارند و دارای پایگاه اجتماعی توده‌ای هستند. این مسئله، چالش‌های جدی را برای روند سیاسی جدید و روند دموکراسی در این کشور ایجاد کرده است.

۶. نخبگان و جریان‌های سیاسی اقتدارگرا

بعد از دهه ۱۹۹۰، بحث نقش نخبگان سیاسی در فرایند گذار به دموکراسی یا تحکیم و تثبیت آن، منشأ نظریه‌پردازی‌های مختلفی در جامعه‌شناسی سیاسی شده است. هانتینگتون، نقش نخبگان و رهبران سیاسی را در خلال موج سوم دموکراسی به این شکل ارزیابی می‌کند: «اساساً دموکراسی‌ها حاصل کار رهبران سیاسی‌ای بود که در حکومت یا در بین مخالفان بودند و آن جرأت را داشتند تا با وضع موجود به مقابله برخیزند و از منافع فوری هواداران خود، که از زمانی دراز نیاز به دموکراسی را دریافته بودند، پیروی کنند. دموکراسی‌ها را رهبرانی به وجود آوردند که در حکومت و بین مخالفان فعال بودند و در مقابل تحریکات مخالفان تندرو و قشری‌های حکومت، در اعمال خشونت مقاومت نشان می‌دادند (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۱۸۲). هم‌چنین، نظریه‌پردازان دیگر، بر اهمیت نخبگان سیاسی دموکرات، احزابی که در چارچوب تشکل سیاسی خود پایبند اصول و موازین دموکراتیک باشند، میزان پایگاه اجتماعی این جریان‌های سیاسی، وزن و پایگاه اجتماعی نیروها و جریان‌های تندرو یا اقتدارگرا و قدرت بسیج‌کنندگی آن‌ها، میزان انسجام ساختاری و ارزشی نخبگان حاکم در فرایند گذار به دموکراسی، تأکید می‌کنند. این مؤلفه‌ها، عوامل تعیین‌کننده‌ای در موفقیت و یا احیاناً شکست فرآیند دموکراتیزاسیون هستند. احزاب و جریان‌های سیاسی فعال و حاکم از هر سه گروه عمده اجتماعی در عراق امروز، در خصوص دموکراسی درون‌حزبی یا رعایت موازین دموکراتیک در برخورد با سایر جریان‌ها و رقبای سیاسی خود،

کارنامه رضایت‌بخشی در عمل ندارند. امروزه همه احزاب و نیروهای سیاسی عراقی، در گفتار رسمی خود بر دموکراسی تأکید می‌کنند. تأکید بر دموکراسی در ادبیات و گفتار سیاسی، به مفهوم التزام عملی به اصول و موازین دموکراتیک نیست. فقدان دموکراسی درون-حزبی-سازمانی، رهبرمحوری و رواج کیش شخصیت، عدم تساهل، انحصار گرایی سیاسی و گرایش‌ها به بهره‌گیری از زور در تعقیب منافع و اهداف سیاسی، در میان احزاب و جریان‌های سیاسی مختلف این کشور امری هویداست. به عنوان مثال، جریان اسلام‌گرای جنبش صدر که از سوی مقتدا صدر رهبری می‌شود، تعهد چندانی به موازین دموکراتیک ندارد. صدری‌ها در بین سال‌های ۲۰۰۶ تا اوایل ۲۰۰۸، درگیر منازعه خونینی با نیروهای ایالات متحده، بریتانیا، نیروهای دولتی و رقبای سیاسی شیعی خود، از قبیل مجلس اعلا و الدعوه شدند، که اوضاع سیاسی کشور را آشفته کرد (Greg, 2008). مجلس اعلا ی اسلامی عراق، که در سال ۱۹۸۲ از سوی آیت‌الله محمدباقر حکیم تأسیس شد، تحت رهبری خانواده حکیم قرار دارد. چنان‌که بعد از مرگ عبدالعزیز حکیم، فرزندش عمار حکیم، رهبری آن را بر عهده گرفت. این جریان نیز، دارای شاخه نظامی سپاه بدر است. حزب الدعوه نیز که قدیمی‌ترین حزب سیاسی شیعیان در عراق است و در سال ۱۹۵۷ از سوی محمدباقر صدر و همراهان‌اش بنیان‌گذاری شد، تحت نفوذ سفت و سخت نوری المالکی قرار دارد. دو حزب بزرگ کردستان عراق، حزب دموکرات کردستان و اتحادیه میهنی، که از سال ۱۹۹۱ در این منطقه قدرت سیاسی را در اختیار دارند، نیز علی‌رغم پیشرفت‌های مثبت در خصوص آزادی و دموکراسی، تعهد عملی آن‌ها به موازین دموکراتیک ضعیف است. این احزاب در دهه ۱۹۹۰ درگیری‌های خونینی با یکدیگر داشتند. گرایش‌های اقتدارگرایانه این احزاب و رهبران آن‌ها، از سوی روشنفکران و فعالین سیاسی مخالف در کردستان و ناظران غربی همواره مورد انتقاد قرار گرفته است (Rubin, 2009). ظهور جنبش تغییر در کردستان عراق به مثابه اپوزیسیون، مطبوعات آزاد، انتخابات آزاد با شرکت احزاب مختلف با ایدئولوژی‌های گوناگون، فعالیت نهادهای مختلف مدنی، آزادی بیان و چاپ و نشر، توجه بیشتر نسبت به حقوق زنان، از جمله ابعاد مثبت تجربه حکومت اقلیم کردستان بوده است. اما امتناع مسعود بارزانی از کناره‌گیری ریاست اقلیم در یک سال اخیر و تعطیلی عملی پارلمان اقلیم، پرسش‌های جدی

را پیرامون آینده دموکراسی در این منطقه از عراق ایجاد کرده است. لازم به ذکر است که گرایش‌های اقتدارگرایانه احزاب مسلط کردستان، نارضایتی گسترده‌ای نیز در سال ۲۰۱۱ به دنبال داشت و امروز نیز این نارضایتی‌ها از روند اقتدارگرایی سیاسی و فساد اقتصادی، در میان مردم کرد وجود دارد. در مجموع، اقتدارگرایی نخبگان و جریان‌های سیاسی عراقی تا به امروز، یکی از موانع عمده پیشرفت روند دموکراسی در این کشور بوده و خواهد بود.

۷. محیط نامناسب منطقه‌ای و دموکراسی عراقی

یکی از فاکتورهای تاثیرگذار بر فرآیند گذار به دموکراسی در یک کشور، محیط منطقه‌ای مناسب در این زمینه است که می‌تواند تاثیرات مثبتی در روند فوق داشته باشد. سیاست‌ها و رقابت منفی قدرت‌های منطقه‌ای در عراق را می‌توان یکی از فاکتورهای مهم تعمیق شکاف مذهبی و شکست پیشرفت روند دموکراتیک در این کشور برشمرد. منافع و نگرانی‌های کشورهای همسایه عراق از تحولات بعد از سقوط صدام متعدد و گاهی متضادند. برخی از این کشورها علی‌رغم استقبال از سرنگونی رژیم بعث در سال ۲۰۰۳، از پروژه دموکراتیک شدن عراق شدیداً نگران بودند و تلاش‌های عمده‌ای را از طریق هم‌پیمانان داخلی خود جهت به بن بست کشاندن این روند جدید در پیش گرفتند.

بیش‌تر کشورهای عربی که دارای نظام‌های سیاسی غیردموکراتیکی بودند، از تحولات عراق و پروژه دموکراسی در این کشور از سوی آمریکا نگران بودند. عربستان سعودی اگرچه به خاطر ترس از رویارویی مستقیم با آمریکا، از این که فروپاشی حکومت عراق ممکن است موجب تقویت تروریسم فراملی و تهدید برای خاندان سعودی باشد، از حمایت نیروهای ضد حکومتی عراق تا حدی خودداری کرد، اما به قدرت رسیدن یک اکثریت شیعی از تحولات ناخوشایند عراق بود که بخشی از انرژی و سیاست عربستان را متوجه فرآیند یارگیری از نیروهای سیاسی عراقی و تلاش در جهت ایجاد یک موازنه و کاهش نفوذ رقبای منطقه‌ای خود به‌ویژه ایران در عراق نمود (Gause III, 2011: 16). در دوران پساصدام، عربستان نقش دوگانه‌ای را در قبال تحولات سیاسی در عراق بازی کرده است. مقامات سعودی در کنار حفظ مواضع رسمی و حمایت لفظی از دولت جدید در عراق، همچنان با نگرانی به پیگیری فرآیند

به قدرت رسیدن شیعیان و کردها در عراق پرداخته‌اند (تیشه یار و ظهیری نژاد، ۱۳۸۴: ۱۶۸). قدرت‌گیری شیعیان و به حاشیه رفتن سنی‌ها، عربستان را بیش از پیش نسبت به تحولات سیاسی عراق با نگرانی مواجه کرده است. سعودی‌ها به این باور رسیده‌اند که روند سیاسی عراق در راستای قدرت‌گیری شیعیان اسلام‌گراست، نه اعراب سنی. به عنوان عقبه راهبردی این کشور در عراق که مورد ترجیح آن‌هاست (اسدی، ۱۳۹۱: ۲۴۹). تحولات سیاسی عراق و تغییر ساختار قدرت از سنی به شیعه سبب شد تا عربستان در کنار نگرانی‌های خود نسبت به وضعیت عراق، در یک چارچوب موازنه قدرت منطقه‌ای به حمایت از گروه‌های سنی طرفدار خود در این کشور بپردازد و بتواند از نفوذ و قدرت ایران و شیعیان نزدیک به این کشور تا حدودی بکاهد و دموکراسی در عراق را با چالش مواجه کند.

این سیاست‌های تفرقه‌برانگیز، همچنان از سوی بازیگران منطقه‌ای چون عربستان و ترکیه دنبال می‌شود که نمود اصلی آن در فرایند مبارزه با داعش در موصل عراق است. ترکیه با استقرار نیروهای نظامی خود در اطراف شهر موصل و حمایت از گروه‌های عرب سنی، موجبات درگیری و بی‌ثباتی سیاسی در در این کشور را فراهم کرده و فرایند دموکراسی‌سازی در عراق را با کندی و چالش مواجه کرده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

سیاست ترویج دموکراسی در خارج، همواره بخش لاینفک سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم تا به امروز بوده است. ایالات متحده در راستای پیش‌برد سیاست فوق، از ابزارهای مختلفی همچون اعمال فشار، مکانیسم‌های تشویقی، گفتگو و در برخی اوقات، از کاربرد زور استفاده کرده است. تهاجم نظامی و اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ در چارچوب سیاست فوق صورت گرفت. اما این سیاست، همیشه منشأ مجادلات گسترده‌ای در حوزه عمومی ایالات متحده بوده است. بسیاری از نظریه‌پردازان در حوزه سیاست خارجی آمریکا، به مخالفت با در پیش گرفتن چنین سیاستی در عرصه سیاست خارجی پرداخته‌اند. مقاله حاضر، به مباحثات فوق و آراء طرفین به شیوه‌ای مختصر اشاره کرده است. اما مدل ترویج «دموکراسی از طریق زور»، جدا از مخالفت‌هایی که در میان صاحب‌نظران آمریکایی و غربی برانگیخته است، تغییر و تحولات عراق نیز نشان داد که برخلاف خوش‌بینی سیاست‌مداران آمریکایی، استقرار دموکراسی در عراق به سادگی امکان‌پذیر نیست و این مسیر با موانع کوتاه‌مدت و درازمدت داخلی و مداخلات خارجی بازیگران منطقه‌ای مواجه بوده است؛ به گونه‌ای که چالش‌های زیادی فراروی روند دموکراتیزاسیون در این کشور ایجاد شده است. لذا می‌توان گفت که تجربه عراق، علاقه به سیاست بلندپروازانه فوق را در دیگر نقاط جهان، به‌ویژه از طریق کاربرد زور و سیاست تغییر رژیم‌های سیاسی کاهش چشم‌گیری داده است. در آینده نیز بعید به نظر می‌رسد که این سیاست، اولویت اصلی سیاست خارجی آمریکا در سایر کشورها باشد. اما این سیاست از طریق کاربرد ابزارهای نرم‌تر، هم‌چنان در خدمت منافع ملی آمریکا مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت.

منابع

الف) منابع فارسی

- اسدی، علی اکبر. (۱۳۹۱). **روند دولت-ملت سازی در عراق جدید؛ امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
- تیشه یار، ماندانا و مهنازظهیری نژاد. (۱۳۸۴). **سیاست خارجی عراق: بررسی نقش جغرافیای سیاسی عراق در روابط با همسایگان**، تهران: نشر ذره.
- سیف زاده، سید حسین. (۱۳۷۹). **عراق، ساختارها و فرآیند گرایش های سیاسی**، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کالاهان، پاتریک. (۱۳۸۷). **منطق سیاست خارجی آمریکا، نظریه های نقش جهانی آمریکا**، ترجمه غرایاق زندی و دیگران، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کروکر، بث شیبا. (۱۳۸۴). **بازسازی اقتصاد عراق در: عراق پس از سقوط صدام**، ترجمه پریوش مظفری، چاپ اول، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- کیگان، رابرت. (۱۳۸۳). **محوریت ایالات متحده آمریکا، در جهانی شدن قدرت و دموکراسی**، ترجمه سیروس فیضی و احمد رشیدی، چاپ اول، تهران: انتشارات کویر.
- وایمر، آندریاس. (۱۳۸۶). **دموکراسی و کشمکش قومی-مذهبی در عراق** در سامان سیاسی در عراق جدید، ترجمه امیر حاجی یوسفی و احمد سلطانی نژاد، چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۳). **موج سوم دموکراسی**، ترجمه احمد شهسا، چاپ اول، تهران: انتشارات روزنه.

(ب) منابع انگلیسی

Amnesty International. (2014). *Absolute Impunity Militia Rule in Iraq*, 4/15/2014.

Amnesty International. (2014). *Escape from Hell: Torture Orture and Sexual Slavery in Islamic State Comptivity in Iraq*, 14/021/2014.

Beetham, David. (2009). *The Contradictions of Democratization by force: The Case of Iraq*, **Democratization**, Vol. 16, No.3.

Davis, Eric. (2005). *History Matters: Past as Prologue in building Democracy in Iraq*, Vol. 5, **Orbis**.

Davis, Eric. (2015). *Taking Democracy Seriously in Iraq*, **IISBU, The Institute for Iraqi Studies**, Boston University, Occasional Paper, No.2.

Dawisha, Aheed. (2004). *Iraq: Setbacks, Advances, Prospects*, **Journal of Democracy**, Volume 15, Number 1.

1Dawisha, Aheed. (2009). **Iraq: A Political History from Independence to Occupation**, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.

Diamond, Larry. (2005). *Building Democracy After Conflict, Lessons from Iraq*, **Journal of Democracy**, Volume 16, Number 1.

Gause III, F. Gregory. (2011). *Saudi Arabia in the New Middle East*, **Council Special Report**, No. 63, The Council on Foreign Relations (CFR).

Greg, Baruno. (2008). *Muqtada Al-Sader*, **Council On Foreign Relations**, May16.

Hipple Von, Karvin. (2000). *Democracy by Force, a renewed commitment to Nation building*, **The Washington Quarterly**.

Horowitz, Donald L. (2014). *Ethnic Power Sharing: Three Big Problems*, **Journal of Democracy**, Volume 25, No.2.

Iraq Body Count (IBC). (2003-2013). *Total violent deaths including combatants*, Announcements.

Iraq: ISIS Escapees Describe Systematic Rape, Yezidi Survivors

in Need of Urgent Care. (2015). available at: <https://www.hrw.org/news/2015/04/14/iraq-isis-escapees-describe-systematic-rape>.

Kaplan, Robert D. (1995). *Democracy's Trap*, **The New York Times**, December 24.

Kaplan, Robert D. (2009). *We Cants Force Democracy*, **Washington post**, Thursday, March 2.

King-Irani, L. (2008). *Iraq: A look back*, **Orbis**, 51(1).

Katzman, Kenneth. (2007). *Iraq: Post-Saddam Governance and Security*, **Congressional Research Service**, Updated October 4.

knights, Michael and Ali, Ahmad. (2010). *Kirkuk in Transition, Confidence Building In Northern Iraq*, **The Washington Institute For Near East Policy**.

Kukis, Mark. (2013). **Voices from Iraq: A People's History, A People's History**, 2003-2009, Columbia University Press.

Lijphart, Arent. (1969). *Consociational Democracy*, **World Politics**, Vol. 21, No. 2.

M. Hersh, Seymour. (2002). *The Debate Within, the objective is clear—topple Saddam. But how?*, March 11, 2002 Issue, available at: <http://www.newyorker.com/magazine/2002/03/11/the-debate-within>.

Marr, Phebe. (2012). **The modern history of Iraq**, United States: Westview Press.

Mansfield, Edward D. and Jack L Snyder. (1995). *Democratization and war*, **New York: Foreign affairs**, Available at: www.columbia.edu/itc/sipa/s6800/courseworks/Forign_Mansfield.pdf.

Michael, Rubin. (2009). *Kurdish leaders are Drunk with Power*, **The Daily Star (Beirut)**, Also see: Michael, Rubin and Scott, Carpenter. (2009). *Kurdistan's Troubled Democracy*, **The Washington post**, April 18, Available at: <http://www.michaelrubin.org/topics/53/Kurds>.

M. Pollack, Kenneth and Lrena L. Sargsyan. (2010). *The Other Side of the Coin: Perils of Premature Evacuation from Iraq*, **The Washington Quarterly**, 33:2.

Pollock, David. (2008). *The Kurdish Regional Government in Iraq, An inside story*, p. ۲, In: *The Future of the Iraqi Kurds*, **The Washington Institute for Near East Policy**.

Singh, Michael. (2011). *The U.S. Approach to promoting Democracy in the Middle East*, April 2-3, **The Washington Institute for Near East policy**.

Somit, Albert and Peterson, Steven A. (2005). *The failure or Democratic Nation building: Ideology Meets Evolution*, **New York: Palgrave Macmillan**.

Stone, Barry. (2005). **Nation-building, A key Concept for Peaceful Conflict Transformation**, London: Pluto press.

U.S Public Reject Using Military Force to Promote Democracy. (2005). 29 September, available at: **World public Opinion**

Vipin, Narang and Nelson, Rebecca M. (2009). *Who Are These Belligerent Democratizers? Reassessing The Impact of Democratization on War*, **International Organization**, 63.

Weeks, Albert Loren. (2010). *The choice of war: The Iraq War and the just war Tradition*, ABC-CLIO, LLC, **Santa Barbara**, California.

Wille, Belkis. (2016). *What Will Happen to the Yezidi Sex Slaves in Mosul?*, available at: <https://www.hrw.org/news/2016/10/31/what-will-happen-yezidi-sex-slaves-mosul>.

World Report. (2014). *Iraq, Human Right Watch*, Available at: www.hrw.org

Zunes, Stephan. (2007). *Iraq: The Failure of Democratization*, Edited by John Feffer, **Institute for Policy Studies (IPS)**, March 9.